

طاوس علیین*

در باره زنده پیل احمد جام و شیخ ابوسعید ابوالخیر
در دو بخش (۱)

در حوزه مقامات نویسان صوفی بلند آوازه دو قرن پنجم و ششم خراسان، زنده پیل احمد جام (۴۴۱-۵۳۶/۱۰۴۹-۱۱۴۱)، کوششی در کار بوده است که با جعل روایتها و حکایتهای «دهاتی وار»، این شیخ بی گذشت سختگیر خم شکن هول انگیز را وارث خرقه و جانشین سنت و سیرت و حتی موعود شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰/۹۶۷-۱۰۴۹) قلمداد کنند، یعنی به جای مردی که خصال انساندوستی و آزادگی و صداقت و روشندلی و نجابتش پس از گذشت یک هزار سال ذره ای گرد کهنگی بر آن ننشسته و شرح رفتارش هنوز شورانگیز و خاطر نواز است، به جای این چنین نیکمرد عزیز، کسی را پیشوای بازماندگان و پیروان مسلک او جا بزنند که، به شهادت تمام حکایاتی که از زندگی او نوشته اند، برای ترویج برداشتهای ناهنجار خود از خدا و دین و عبادت و عرفان، از هیچ قساوتی و عمل سنگدلانه ای روگردان نبوده است. و این تصویری ست که مریدان و احفادش برای ما

اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ	* آن شغالی رفت اندر خم رنگ
که منم طاوس علیین شده...	پس بر آمد پوستش رنگین شده
شید کردی یا شدی از خوشدلان...	یک شغالی پیش او شد کای فلان
بر بنا گوش ملامتگر بگفت	آن شغال رنگ رنگ آمد نهفت
یک صنم چون من ندارد خود شمن...	بنگر آخر در من و در رنگ من
لوح شرح کبریایی گشته ام... الخ	مظهر لطف خدا یی گشته ام

به یادگار گذاشته اند. به قول استاد محمدرضا شفیعی کدکنی:

این احمد جام زنده پیل از هر جهت نقطه مقابل ابوسعید ابوالخیر است. ابوسعید کسی بود که با ارباب همه دیانات با دوستی و تساهل می زیست و همه بندگان خدای را به دیده انسانی و برادری و برابری می دید، و این شیخ زنده پیل از آنهایی که حسب حالشان در گذشته و اکنون این است که:

افسوس که قدرتی ندارم تا خشک دهریان در آرام
نه «دهریان» که باید گفت: دیگران...^۱

در کتاب مقامات زنده پیل احمد جام برای اثبات این ادعای دروغ قصه ای سخت عامیانه ساخته اند که بر طبق آن شیخ ابوسعید در پایان زندگی خرقة خود را به پسرش ابوطاهر سپرد و وصیت کرد که:

... بعد از من به چند سال جوان نوحه به بالا بلند و به نام احمد و به رنگ و روی سرخ از دری (=در) خانقاه تو در آید و تو در میان یاران در خانقاه باشی. زنهار که خرقة من به وی تسلیم کنی و خادم وار او را خدمت کنی. بوطاهر گفت: هرچه فرمایی چنان کنم. چون کاروی به آخر رسید... بوطاهر را طمع آن بود که ولایت که او را بود به وی سپارد. شیخ ابوسعید در حالت نزع چشم باز کرد، گفت: یا بوطاهر و یا دوستان من، آن ولایت که شما طمع می داری، به یکی دیگر سپردند و این علم مشایخی ما را بر در خرابانی بزدند و کاری که ما را بود و جمله مشایخ ماضی را (تأکید از بنده است) به وی سپردند و تسلیم او کردند و او را برگزیدند...^۲

توجه احفاد شیخ جام و مقامات نویسان حوزه اش به ابوسعید ابوالخیر و کوشش آنها تا نیا و مرشد خود را در ذهن تاریخ بر مسند جانشینی عارف میهنه بنشانند، گویا ناشی از دو واقعیت است: یکی شهرت و محبوبیت چشمگیر شیخ ابوسعید در دل‌های عارف و عامی، و دیگر، برخلاف آن، بی اعتنایی شاعران و مؤلفان به شیخ جام و احتمالاً عدم اقبال مردم به رفتار و کردار او، لاقلاً در شهر نیشابور که مرکز بزرگ فرهنگ اسلامی آن روزگار بوده است.

استقبال از یکی و بی اعتنایی نسبت به دیگری واقعیتی است که با وضوح کامل در مثنویهای شاعر عارف همان دیار، فریدالدین عطار، منعکس شده است. عطار یک صد سال پس از درگذشت ابوسعید، اما فقط چهار سال پس از مرگ شیخ جام تولد یافته، و محیط رشد و زندگی او کما بیش همان محیط زندگی و سفرها و کششها و کوششهای آن دو صوفی بوده است. عطار بزرگترین سراینده قصه‌ها و افسانه‌های صوفیه است و در چهار مثنوی معروف خود ۸۹۷ تمثیل و حکایت را شاهد و مثال اندیشه‌های عرفانی خود ساخته است که از آن میان هرزده حکایت مربوط به ابوسعید است.^۳ به حکم منطق باید پذیرفت که حداقل

در بیست-سی سال اول زندگی عطار حکایت کرامات و خوارق رفتار و عادات شیخ جام هنوز بر سر زبانهای مردم آن دیار بوده و قاعدهٔ باید بسیاری از کسانی که شخصاً او را می شناخته اند هنوز زنده بوده باشند. با این وصف آیا شگفت آور نیست که در تمام آثار نثر و نظم عطار حتی یک بار نام احمد جام و اشاره ای به داستانهای کراماتش وجود ندارد؟ چگونه ممکن است شاعری دردمند که پا به پای «سالک فکرت» جمیع عوالم کون و مکان را در تقلای یک پاسخ تسلی بخش طی می کند و از باد و آب و آتش گرفته تا فرشتگان و پیمبران مدد می طلبد و حتی از مجانین خرابه نشین درس معرفت می آموزد، کوه ایمان و اطمینانی چون ژنده پیل حضرت را که قائد حلاقی روزگار و به شاعرز دردمند ما زماناً و مکاناً آن قدر نزدیک بوده و به گمان مناقب نویسانش حل همه مشکلات هستی را در چپته داشته است، کان لم یکن انگارد و حتی یک نکتهٔ عبرت آمیز هم از او نیاموخته و قابل ذکر ندانسته باشد.^۴ عطار علاوه بر هرژه حکایت که از ابوسعید نقل کرده،

در خلال غزلهایش... ستایشهای دیگری نیز از ابوسعید دارد که مشابه آن دیده نمی شود:

عطار! در بقای حق و در فنای خویش چون بوسعید مهنه نیابی مهنه ای
و از همه زیباتر آن جا که جام ارادت خویش را از بادهٔ محبت بوسعید می داند:

شد مست مغز جانم از بوی باده زیرا جام محبت او با بوسعید آمد

این عبارات به نقل از استاد مسلم شفیعی کدکنی ست که به دنبال آن می نویسد:

در تذکرة الاولیاء نیز لحن عطار در باب بوسعید مشخص است و از او به عنوان معشوق نامتناهی و نازنین مملکت و قطب عالم یاد می کند، گرچه این بخش از تذکرة الاولیاء اندکی جای تردید است.^۵

از خیل شاعران ظاهراً شاه قاسم انوار یگانه کسی ست که شیخ را با احترامی حیرت انگیز و درخور لقب ژنده پیل یاد نموده و او را «نهنگ محیط بحر آشام» خوانده است.^۶ و این که بابافغانی که خود غالباً مقیم میخانه بوده است می گوید:

مستان اگر کنند فغانی به توبه میل پیری به اعتقاد به از شیخ جام نیست^۷

خالی از تعریفی نیست، و بیت معروف حافظ:

حافظ غلام جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

شامل نیشخندی ست و جز این را نمی رساند که به چشم آن دشمن اهل ریا، حد شیخ جام همان خم شکنی و توبه دادن میخواران بوده است و بس. آن دو بیت معروف هم که عبدالرحمن جامی سروده و رشحهٔ قلم خود را «جرعهٔ جام شیخ الاسلامی» خوانده است چندان وزن و وقاری به همشهری او نمی بخشد.

اما حکایت آخرین دم حیات ابوسعید به کیفیتی که در مقامات شیخ جام آمده است و در بالا نقل شد، نه تنها مستند نیست، بلکه با نص سخن ابوسعید در دم مرگ و انتصاب پسرش ابوطاهر به جای خود و او را به لقب «قطب» یاد کردن، که در هر دو کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید ذکر شده است، تناقضی آشکار دارد.^۸

از جنبه عقیدت گذشته، از نقطه نظر حساب تاریخ هم انتصاب احمد به جانشینی شیخ ابوسعید امکان پذیر نبوده است، زیرا شیخ جام چهل ساله بوده که ترک انزوا گفته و به میان خلق آمده است و چهل ساله بوده که او را به قول مؤلف کتاب مقامات «به میان خلق فرستادند». در این هنگام ابوطاهر پسر ابوسعید متولد ۴۴۰ هجری، ۷۹ یا ۸۰ سال سن داشته و چهل سالی وارث خرقه و پیر خانقاه پدر خود بوده است.^۹ اگر فرض کنیم که احمد، نه در چهل سالگی، بلکه درست همان وقت که دست از میخواری برداشته و توبه کرده است یعنی هنگامی که بیست و دو سال سن داشته، به سراغ ابوطاهر بن ابوسعید رفته که خرقه ابوسعید را از او تحویل بگیرد، افسانه مضحکتر می شود. زیرا باید پنداشت که جوانی بیست و دو ساله که تا دیروز هم پیاله مستی از «اهل فسق و فساد» بوده،^{۱۰} و موقعی که خواسته خود را کنار بکشد و توبه کند، «قرینان بد و ابلیس با حشم خود همه گرد آمدند و [او را] در میان گرفتند و هر یکی فصلی در دادند که تو هنوز کودک کی، چه وقت توبه و ریاضت توست»،^{۱۱} جوانی با این اوصاف سر وقت پیر ابوطاهر شصت و سه ساله رفته و مدعی جانشینی و خرقه ابوسعید شده است.

در مقامات شیخ جام قصه مجعول دیگری هست حاکی از این که «روح شیخ ابوسعید... پیش شیخ الاسلام به استقبال آمد و هر رازی که ایشان را بود با یکدیگر بگفتند. و چنین گویند [لا بد مستی مرید سلیم دل دهکده معد آباد آن روزگار-] که آن راز آن بود که دین محمد را صلی الله علیه و سلم دشمنان خراب خواستند کرد. روح مطهر شیخ ابوسعید شیخ الاسلام را از آن حال خبر داد که آن حرب را با تو حواله کرده اند، مردانه باش!» و مؤلف ادامه می دهد که «بعد از آن معلوم گشت که آن راست بود، که چهارصد تن از ملحدان و جهودان و ترسایان به کرامت شیخ الاسلام کشته شدند و باقی که ماندند تمامت مسلمان گشتند».^{۱۲}

در روایتی دیگر آورده اند که «... شیخ ابوطاهر گفت که من مرید شیخ احمدم و او پیر من است!...».^{۱۳}

بعید نیست که این اصرار پیروان شیخ جام به ایجاد پیوندی مستقیم میان او و ابوسعید ابوالخیر تا حدی ناشی از جهل بوده باشد نه تقلب و تحریف در تاریخ. شیخ احمد در

ابتدای سیر و سلوک ظاهراً با یک صوفی گمنام دوستی داشته است به نام ابوطاهر کرد که او را پیر خود می خوانده است. مؤلف مقامات نسبت «کرد» بودن این ابوطاهر را یک بار در داستان زردآلو و طعام حرام، که احتمالاً مربوط به او ان احوال احمد جام است ذکر نموده^{۱۵} و در موارد دیگر عمداً یا سهواً حذف کرده است. اما نسبت «کرد» یک بار دیگر نیز در نوشته کوتاه شهاب الدین اسمعیل پسر شیخ جام قید شده است.^{۱۶} سه حکایت دیگر که فاقد نسبت کرد است از نظری دیگر اهمیت دارد. در دو حکایت جمله دعائیة «رحمة الله علیه» و در سومی «قدس الله روحه» بعد از نام ابوطاهر هست. که نشان می دهد که وی در وقت نوشتن این حکایات مرده بوده است. تاریخ دقیق حکایت دوم سال وفات ملکشاه سلجوقی یعنی ۴۶۵ هجری / ۷۳-۱۰۷۲ میلادی است و این خود ثابت می کند که این ابوطاهر، پسر شیخ ابوسعید نیست که تا ۴۷۹ یا ۴۸۰ زنده بوده است.^{۱۷}

مقامات نویسان حوزه شیخ جام برای تجلیل نام و مقام مرشد خود ظاهراً گوشه چشمی به کرامات منسوب به شیخ ابوسعید ابوالخیر دوخته بوده و با دستبردهایی محتاطانه خواسته اند که از این ممر هم پیر خود را همتای پیر میهنه و وارث قدرت معجزنمای او جلوه دهند. اثبات این سخن آسان نیست، و می دانم که چند نمونه نیز که بعداً نقل می کنم کافی و قانع کننده نیست و در مورد همین نمونه ها نیز پژوهشی کامل در ادبیات صوفیه در هر دو زبان پارسی و تازی لازم است تا معلوم گردد که ریشه های اصلی این حکایات در کجاست. به هر حال قبلاً توضیح چند نکته مهم مربوط به پدیده خوارق عادات رایج در ادبیات صوفیه ضروری به نظر می رسد.

نخست این که در شرح احوال مشایخ تصوف و زاهدان، اظهار کرامات همیشه یکی از شرایط ملازم با ادعای ولایت شمرده می شده است و برای اثبات ماهیت فوق انسانی حکایات بسیار از انواع کرامات - که عملاً چیزی جز همان پدیده معجزه منسوب به پیمبران نیست - به ایشان نسبت داده اند.

دوم این که در آنچه محققاً این پیشوایان تصوف به قلم خود نوشته اند، به ندرت سخنی در تأیید این ادعا که قادر به ابراز کرامات می باشند، دیده می شود. حکایات شگفت آور قدرت خارق العاده ایشان نوشته مریدان دور و نزدیک و ساده دل قرون و اعصار گذشته است. این سخن بدان معنی نیست که هر کس مجموعه ای از این روایات گرد آورده، آدم ساده دل خوش باور یا شیاد عوام فریب بوده است. چنان که هیچ یک از این دو نسبت را مثلاً به عالمی همچون امام ابوالقاسم قشیری نمی توان بست که اثر معروفش، الرسالة فی

التصوف، مشحون از این گونه اخبار و قصه هاست، اما انکار هم نمی توان کرد که علم، یعنی دانش روز افزون انسان نسبت به حقایق و خواصی که دست قدرت آفریدگار در جهان طبیعت تعبیه کرده است، با نقض این حقایق و خواص به نیروی خیال فلان شیخ خراسان و فارس یا بصره و بغداد سر سازگاری ندارد و درست برخلاف این روایات آشفته و ضد و نقیض هر روز بهتر و بیشتر نشان می دهد که «خطا بر قلم صنع» نرفته است.

برگردیم به اصل مطلب: در چندین کتاب شیخ جام به نثر که از دستبرد حوادث مصون مانده و تاکنون چند جلد آن به کوشش مشکور آقای دکتر علی فاضل انتشار یافته است، صحبت از خوارق عادات نیست. پیر میهنه شخصاً تألیفی به جا نگذاشته است و افسانه های کرامات او را دو تن از نییرگانیش در قلم در آورده اند، یکی به اختصار در کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید و دیگری بیشتر و به شرح تر در اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید.

سوم این که بعضی از انواع کرامات تقریباً «جهانی» ست یعنی نمونه های آن را نه تنها در زندگینامه های مشایخ مسلمان بلکه در ضمن احوال اولیاء و رهبران دیگر فرق و مذاهب هم می توان یافت. رایج ترین انواع این کرامات که در آثار اسلامی دیده می شود، عبارت است از اشراف بر ضمائر، قلب ماهیت اشیاء یعنی مثلاً تبدیل سنگ و خاک به زر، علاج بیماران و دردمندانی از قبیل ناینیان و مفلوجان، اطلاع از معنیات، تشخیص حرام در خوردنیها و پرهیز از آن، مسلط بودن بر قدرتهای طبیعی آب و آتش، رابطه مستقیم و تفهیم و تفاهم با درندگان و جانوران چون شیر و اردها، مجازات دشمنان و مراعات دوستان به اسبابی غیبی، و نیز چندین نوع دیگر که مخصوصاً در جامعه های روستایی و برای کشاورزان اهمیت داشته است مانند پدید آوردن ابر و باران و پیشگیری از خشکسالی و دفع آفات ملخ و جز آن. اما کرامات دیگری هم هست که «پیش پا افتاده» نیست و ابراز آن از عهده هر مدعی بر نمی آمده بلکه شیر خدا ورستم دستان می خواسته است. گاهی در مناقب نامه های عارفان به قصه هایی از این دست بر می خوریم، و همین کرامات کمیاب و «نامعقول» است که وقتی همراه با قرائن دیگر (نزدیکی زمان زندگی، اشتراک محیط جغرافیایی، و شباهت در سبک زبان و نوع تعبیرات) در مقامات دو تن صوفی دیده شود، می توان انگاشت که شاید نوعی تقلید شبیه به قضیه «نظیره سازی» متداول میان شاعران در کار بوده است. پیروان شیخ جام اگر توفیقی در پرداختن نظیره هایی برای افسانه های منسوب به ابوسعید یافته باشند، در این نوع دشواریاب است که بعداً نمونه هایی از آن خواهم آورد.

چهارم - نه تنها از ابوسعید که از عارفان بزرگ پیش از او هم سخنانی در نفی ارزش کرامات نقل شده است:

شیخ را گفتند: فلان کس بر روی آب می رود. گفت: سهل است، بزغی و صعوه ای نیز برود. گفتند: فلان کس در هوا می پرد، گفت: مگسی و زغنه ای می پرد. گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می شود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق ستد و داد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه، به دل، از خدای غافل نباشد.^{۱۸}

همین مضمون در مقامات ژنده پیل:

وصیت من شما را آن است که اگر کسی را ببینید که چون ماهی به روی آب می رود و یا چون سمندر در آتش می رود و یا چون مرغ در هوا می پرد و یا مانند شیطان به روزی یا شبی از مشرق به مغرب و یا از مغرب به مشرق می رود، اگر او را بر دین و شریعت و سنت و جماعت راست بیاید نیکو او را خدمت کنید و متابعت او کنید...^{۱۹}

محمد بن منور از زبان شخصی گمنام حکایتی نقل می کند که وی در حضور شیخ ابوسعید گفته بوده است که شبی تا صبح نماز می گزارد بدین امید که خداوند مثنی سنگ را برای او زر گرداند که ناگاه از گوشه خانه آوازی بر می آید که «نهمار برویش ری!». شیخ را از شنیدن این عبارت «بسط پدید آمد و وقت خوش گشت. بر پای خاست و آستین می جنباند و می گفت «نهمار برویش ری»، حالتی خوش پدید آمد و آن قبض به بسط بدل شد.^{۲۰}

علاوه بر این حکایت، روایات دیگری که محمد بن منور از رفتار و گفتار ابوسعید آورده، مؤید این معنی ست که وی وقعی به این افسانه های کرامات نمی نهاده است. شیخ حتی خادم خود را که به خواهش یکی از درویشان حکایات شیخ را می نوشته است، می گوید: «... حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند».^{۲۱} ولی در مقامات ژنده پیل نشانه ای از این بی اعتنایی شیخ به حکایاتی که فقط به درد سلیم دلان می خورد، یعنی کسانی که در زبان محاوره امروز آنها را «هالو» می نامیم، نیست، و این نیز گمان ما را محکمتر می کند که همان عبارت معروف (وزغ و صعوه هم بر روی آب می رود... الخ) برگرفته از اسرار التوحید است تا خواننده تصور کند که شیخ جام نیز مانند ابوسعید برای کرامات «تره خُرد نمی کرده است».

بخش زبانها و تمدنهای خارونزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتی در باره منابع:

- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دو بخش، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶ (۱۹۸۷م). شماره گذاری صفحات مقدمه در بخش اول با حروف است و در متن کتاب و تعلیقات، بخش دوم، با اعداد.

- حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، تألیف جمال الدین ابوروح لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد. مقدمه، تصحیح، تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. مؤسسه انتشارات آگاه. چاپ اول ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، چاپ چهارم ۱۳۷۶ (۱۹۹۷).

- مقامات زنده پیل احمد جام، تألیف سدیدالدین محمد غزنوی، با مقدمه و توضیحات و فهارس به کوشش دکتر حشمت مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول ۱۳۳۹ (۱۹۶۰)، چاپ دوم با ۱۹۱ حکایت اضافی، ۱۳۴۵ (۱۹۶۶). ارجاعات این مقاله به چاپ دوم است.

- روضة الریاحین، تألیف درویش علی بوزجانی، به سال ۹۲۹ هجری قمری. با مقدمه و تعلیقات به کوشش دکتر حشمت مؤید. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵ (۱۹۶۶).

- ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه (= Fritz Meier: *Abu Said Abū l-Hayr, Wirklichkeit und Legende*, Brill, 1976.

(این کتاب شاهکار کم نظیر یک تحقیق علمی ست که هیچ کتاب و رساله و مقاله و برگ و یادداشتی، چه به زبانهای غربی، چه به زبانهای شرقی، از نظر مؤلف نامدار سوئسی آن دورنمانده است. هیچ نکته و احتمال و گمانی نیست که در مباحث این کتاب عظیم (۱۲+۵۹۰ صفحه) حلاجی نشده باشد).

زیرنویسها

- ۱- اسرار التوحید، مقدمه، ص پنجاه و شش.
- ۲- مقامات زنده پیل، حکایت ۱۶۶، ص ۱۹۳-۱۹۵. ناگفته نماند که مضمون مشابه این حکایت یعنی این که پیری عارف پیش از مرگ نشانه های وارث خود را به شاگردانش بدهد و خرقة اش را به آنها بسپارد که بدو برسانند، در ادبیات تصوف سابقه دارد. از جمله رک. فردوس المرشدیه، چاپ لایبزیگ ۱۹۴۸، ص ۱۹.
- ۳- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، طهران ۱۳۴۰، ص ۵۱، نیز مقدمه اسرار التوحید، ص شصت و یک.
- ۴- رک. روضة الریاحین، مقدمه مصحح، ص ۴-۷.

Heshmat Moayyad: "Eine wiedergefundene Schrift ueber Aḥmad-e Ğam und Seine Nachkommen." in *IUO di Napoli* 1964, pp. 257-59

۵- اسرار التوحید، مقدمه، ص شصت و یک - شصت و دو. در خلاصه المقامات تألیف خواجه ابوالکارم جامی دو بیت زیر به عطار نسبت داده شده است که نگارنده آن را تاکنون در هیچ یک از آثار فرید الدین عطار نیشابوری نیافته است:

دوش می گویند پیری در خرابات آمده ست
 می غسل گردد به دستش بتکده مسجد شود
 آب چشمش با صراحی در مناجات آمده ست
 پیر عاشق بین که چون صاحب کرامات آمده ست

خلاصه المقامات، قندهار، ۱۳۳۵، ص ۱۶.

- ۶- کلیات قاسم انوار، چاپ سعید نفیسی، ص ۳۵۱؛ نیز تذکرة الشعراء سمرقندی، چاپ لایدن، ۱۹۰۱، ص ۳۴۸.
- ۷- دیوان بابافغانی، چاپ سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۷.
- ۸- اسرار التوحید، ص ۳۴۳؛ حالات و سخنان، ص ۸۸-۸۹.
- ۹- سراج السائرین، تألیف شیخ جام، به نقل شهاب الدین اسمعیل، پسر شیخ، در رساله در اثبات بزرگی شیخ جام، ضمیمه کتاب مقامات، ص ۳۲۵.
- ۱۰- حالات و سخنان، مقدمه مصحح، ص ۱۹؛ نیز دکتر شفیع کدکنی: «خاندان ابوسعید در تاریخ»، نامه مینوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۴۵-۲۴۶؛ استاد ماير، ص ۴۲۷-۴۲۸؛ ص ۵۱۹، شماره ۷.
- ۱۱- مقامات زنده پیل، ح (= حکایت) ۱، ص ۲۸، ح ۷۴، ص ۱۲۶.
- ۱۲- مقامات زنده پیل، فصل چهارم، ص ۱۶.
- ۱۳- مقامات زنده پیل، ح ۱۸۴، ص ۲۱۱.
- ۱۴- مقامات زنده پیل، ح ۱۸۱، ص ۲۰۹.
- ۱۵- مقامات زنده پیل، ح ۵، ص ۳۳-۳۵.
- ۱۶- رساله در اثبات بزرگی شیخ، مقامات زنده پیل، ص ۳۲۸. در این رساله، ضمن برشمردن پیران شیخ، مؤلف یا شاید کاتب نسخه مرتکب سهوی آشکار شده و شیخ ابوالفضل حسن را، که پیر شیخ ابوسعید بوده است، با ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی، مؤلف کتاب مشهور اللمع فی التصوف اشتباه کرده است.
- ۱۷- مقامات زنده پیل، ح ۸۱ و ۸۲، ص ۱۳۲-۱۳۵؛ ح ۲۴۱، ص ۲۳۷.
- ۱۸- اسرار التوحید، ص ۱۹۹.
- ۱۹- مقامات زنده پیل، ح ۸، ص ۴۲. نیز رک. فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه، چاپ فریتز ماير، لایپزیگ ۱۹۴۸، ص ۹۸؛ نیز اللمع تألیف ابونصر سراج، چاپ نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴، ص ۳۲۴؛ نیز مقاله هلموت ریتر درباره «سخنان بایزید بسطامی» در «یادنامه پرفسور جودی»، ص ۲۳۶.
- (“Die Aussprueche des Bayezid Bistami”, in *Westoestliche Abhandlungen*, Harrassowitz, Wiesbaden 1954).

۲۰- اسرار التوحید، ص ۵۲.

۲۱- اسرار التوحید، ص ۱۸۷.